

مقدمه

موضوع آثار و پیامدهای اقتصادی فعالیت‌های دولت، از مهمترین مباحثی است که در علم اقتصاد مورد توجه قرار گرفته است. این توجه شامل هر دو حوزه اثباتی و دستوری می‌شود. گروهی در حوزه دستوری، قایل به حداقل دخالت دولت در اقتصاد بوده و گروهی دیگر دخالت‌های دولت را در هدایت اقتصاد ضروری می‌دانند. در حوزه اثباتی نیز مطالعات فراوانی در مورد تجزیه و تحلیل آثار و پیامدهای دخالت دولت در اقتصاد صورت گرفته است.

از مجموعه مطالعات صورت گرفته این نتیجه مشترک عاید می‌شود که فعالیت‌های دولت دارای آثاری تعیین‌کننده بر اقتصاد است. رشد اقتصادی، توزیع درآمد، تورم و بیکاری که در زمره مهمترین متغیرهای اقتصادی-اجتماعی و حتی سیاسی هستند همگی از فعالیت‌های دولت تأثیر می‌پذیرند. در این کتاب، تمرکز اصلی بر تأثیر فعالیت‌های دولت بر رشد اقتصادی است و هدف آنست که مقداری بهینه برای اندازه دولت برای تحقق حداکثر رشد اقتصادی تخمین زده شود. لذا ضمن تأکید بر اهمیت تأثیر فعالیت‌های دولت بر دیگر متغیرهای ذکر شده، از آنجا که این متغیرها از حوزه تحقیق حاضر خارج‌اند، چنین ابعادی مورد بررسی قرار نمی‌گیرد.

در یک طبقه‌بندی کلی، می‌توان سه مسیر متمایز را برای تأثیر فعالیت‌های دولت بر رشد اقتصادی ترسیم نمود. مسیر اول بر تأثیر فعالیت‌های دولت بر رشد اقتصادی از طریق ساز و

کارهای بودجه‌ای تأکید دارد. فعالیت‌های بودجه‌ای دولت، شامل جمع‌آوری درآمد و انجام هزینه است. مطالعات نظری و تجربی نشان می‌دهند که چگونگی تأمین درآمدها بر رشد اقتصادی تأثیر می‌گذارد. تأمین درآمد از طریق مالیات موجب کاهش پس‌انداز بخش خصوصی شده و از این طریق روند سرمایه‌گذاری را کند کرده موجب کاهش رشد اقتصادی می‌گردد. حال آن که فروش ذخایر زیرزمینی و طبیعی تحت مالکیت دولت، تنها دارایی فیزیکی جامعه را به دارایی مالی تبدیل می‌کند و از این طریق و مستقل از نحوه هزینه کردن، انتظار تأثیر مثبت و یا منفی بر رشد نمی‌رود. در سمت هزینه‌ها، مطالعات تجربی حاکی از آنست که هزینه‌های دولت بسته به اینکه صرف پرداخت‌های انتقالی شده، سرمایه‌گذاری شود و یا به مصرف ارائه خدمات عمومی برسد دارای اثرات متفاوتی بر رشد اقتصادی است و از این نظر، نه فقط کل مخارج دولت، بلکه ترکیب آن نیز بر رشد اقتصادی موثر خواهد بود. از آنجا که بودجه دولت لزوماً به طور پیوسته در حالت تعادل نیست کسری بودجه و نحوه تأمین آن به لحاظ آثار و پیامدهایی که دارد، از مباحث موردتوجه در اقتصاد کلان است. تأثیر عدم تعادل در بودجه بر رشد اقتصادی، هر چند به صورت غیرمستقیم است اما از موضوعاتی است که به ویژه در کشورهای در حال توسعه در تبیین رابطه بین دولت و رشد اقتصادی، نیاز به بررسی و مطالعه دارد.

مسیر دیگر تأثیر فعالیت‌های دولت بر رشد اقتصادی، میزان مالکیت دولت بر واحدهای تولیدی و زیربنایی و مجموعه تصدی‌های اقتصادی دولت است. چگونگی تأثیر تصدی‌های دولت بر رشد اقتصادی را می‌توان در قالب دو توضیح متفاوت ارائه کرد. بخش اول اشاره به تفاوت نسبی کارایی دولت در اداره واحدهای تولیدی در مقایسه با بخش خصوصی دارد. در واقع، در این رویکرد، هزینه فرصت فعالیت‌های اقتصادی دولت مورد توجه است. در بخش دوم، آثار جانبی مالکیت‌های دولتی بر چگونگی فعالیت بنگاهداری خصوصی در نظر گرفته می‌شود. از این نظر، ارائه کالاهایی معین از طریق دولت (که معمولاً در ساختاری انحصاری صورت می‌پذیرد)، دارای اثرات منفی بر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی برای تولید همان نوع از کالاها می‌باشد. لذا انتظار

می‌رود تصدی‌های اقتصادی دولت بر اساس ساز و کار ذکر شده بر رشد اقتصادی اثر منفی بگذارد.

سومین کانال تأثیر فعالیت دولت بر رشد اقتصادی، دخالت‌های غیربودجه‌ای دولت در اقتصاد است. این نوع از دخالت‌ها در کشورهای در حال توسعه و به ویژه در کشورهای متکی به صادرات منابع طبیعی، بخش قابل توجهی از مشغله روزمره سیاست‌گذاران را تشکیل می‌دهد. تعیین قیمت کالاها و خدمات در سطح خرد و نیز تعیین متغیرهای اقتصادی مانند نرخ ارز و نرخ بهره برخلاف منطق اقتصادی در سطح کلان، از این زمره‌اند. بر اساس آنچه که ذکر شد، در این کتاب سه دسته از فعالیت‌های دولت در قالب فعالیت‌های بودجه‌ای، تصدی‌های دولت و دخالت‌های غیربودجه‌ای دولت در اقتصاد، به لحاظ چگونگی تأثیر بر رشد اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

در مجموعه مطالعات انجام شده در مورد چگونگی تأثیر فعالیت‌های دولت بر رشد اقتصادی، این نکته مورد تأکید قرار گرفته که در کنار اندازه دولت، ترکیب مخارج دولت نیز دارای اهمیت است. به عبارت دیگر، انتظار می‌رود دو کشور با اندازه یکسان دولت و تساوی سایر شرایط و تفاوت در ترکیب مخارج دارای نرخ‌های رشد اقتصادی متفاوت باشند. بنابراین ارائه نوعی طبقه‌بندی از مخارج دولت به لحاظ نحوه اثرگذاری بر رشد اقتصادی در این مطالعه مورد توجه قرار گرفته است.

از آنجا که در این مطالعه، اندازه دولت در اقتصاد ایران، محور اصلی بررسی‌ها است و شاخص متعارف تعیین‌کننده اندازه دولت نسبت مخارج دولت به تولید ناخالص داخلی است، یکی از محورهای مطالعه به پالایش آمار و اطلاعات مربوط به شاخص ذکر شده اختصاص داده شده است. سیاست‌های اقتصادی در کشور ما برای دوره‌های طولانی بر تعیین قیمت متغیرهای مهم اقتصادی مانند نرخ ارز، قیمت انرژی و قیمت کالاهای اساسی تأکید داشته است. به طور طبیعی در چنین شرایطی ارقام بودجه دولت و نیز تولید ناخالص داخلی که بر اساس قیمت‌های رسمی

اندازه‌گیری شده است منعکس‌کننده واقعیت اقتصادی این متغیرها نیست. به عنوان مثال در دوره جنگ تحمیلی که بیشترین تسلط دولت بر اقتصاد را شاهد بوده‌ایم، شاخص اندازه دولت کمترین مقادیر خود را نشان می‌دهد.

تعیین قیمت‌های مهم مانند نرخ ارز و قیمت انرژی در چارچوبی خارج از منطق صحیح اقتصادی و اعمال آن در قالب ساز و کارهای اداری موجب مخدوش شدن نه تنها ارقام بودجه‌ای بلکه ارقام تولید ناخالص داخلی نیز گردیده است. از این رو ضروری است به منظور حصول اطمینان از صحت محاسبات و برآوردها، ارقام تصحیح شده بودجه دولت و نیز ارقام تولید ناخالص داخلی مورد استفاده قرار گیرد.

کتاب حاضر در پنج فصل تنظیم شده است. در فصل اول نظریه دولت در چارچوب اقتصاد بخش عمومی، انتخاب عمومی و اقتصاد سیاسی مورد بررسی قرار گرفته و سپس در محدوده علم اقتصاد کلان، به ارتباط بین کارکردهای دولت و رشد اقتصادی پرداخته می‌شود. از آنجا که دولت نهادی سیاسی است که کارکردهای آن علاوه بر حوزه اقتصاد ریشه در خصوصیات فرهنگی و اجتماعی جامعه نیز دارد، در این فصل نقش عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر چگونگی شکل‌گیری نهاد دولت مورد توجه قرار می‌گیرد. بخش پایانی فصل اول به چگونگی ارتباط بین بهره‌مندی از ذخایر نفتی و نقش و عملکرد دولت از یک طرف و رشد اقتصادی از طرف دیگر پرداخته می‌شود. براساس مباحث مطرح شده در این فصل می‌توان نتیجه گرفت که ضعف عملکرد اقتصادی کشورهای صادرکننده نفت به میزان قابل توجهی ناشی از کیفیت پائین سیاست‌گذاری در نتیجه ضعف کارکرد نهاد دولت در این کشورهاست. به طور کلی، مطالب فصل اول، چارچوب نظری حاکم بر موضوع اصلی کتاب را که ارتباط بین فعالیت‌های دولت و رشد اقتصاد در ایران است، تعیین می‌کند.

فصل دوم، خواننده را با کارکرد تاریخی دولت در ایران آشنا می‌کند. در این فصل، اندازه و روند مخارج دولت در یکصد سال اخیر ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد و سیر تاریخی آن از

زمانی که کارکرد دولت نه در چارچوب مباحث مدرن انتخاب عمومی بلکه تنها به عنوان نهاد قدرت حاکم بر قدرت‌های رقیب شکل گرفته بود تا زمانی که دولت موفق به ایجاد دیوان‌سالاری فراگیر و نیز سرمایه‌گذاری در زیربناها از قبیل راه‌آهن، جاده‌ها و بنادر و دانشگاه‌ها گردید و در ادامه دوران ورود به عرصه توسعه صنعتی و شکل‌گیری بخش خصوصی در کنار قدرت سیاسی متمرکز متکی به نفت و پس از آن سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و بروز عوامل مختلفی که هر یک به نوعی گسترده‌تر شدن حوزه کارکرد دولت را به دنبال داشت را پوشش می‌دهد. در این فصل به دلیل نقش گسترده دولت در اقتصاد ایران، محدوده مباحث طرح شده به ناچار از حوزه مالی دولت خارج شده و محدوده وسیع‌تر برنامه‌ریزی اقتصادی را در بر می‌گیرد.

در فصل سوم، مبانی آماری موردنیاز برای تخمین یک مدل اقتصادسنجی رشد با محوریت نقش دولت، فراهم می‌شود. شاخص اندازه دولت که از تقسیم مخارج دولت بر تولید ناخالص داخلی محاسبه می‌شود یکی از متغیرهایی است که براساس مبانی نظری مطرح شده در فصل اول، به عنوان متغیر مستقل توضیح‌دهنده رشد اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرد. از آنجا که در اقتصاد ایران، برای سال‌های طولانی، متغیرهای کلیدی اقتصاد مانند نرخ ارز و نرخ بهره و برخی قیمت‌های مهم مانند قیمت انواع حامل‌های انرژی به صورت اداری و با فاصله بسیار زیاد نسبت به مقادیر تعادلی‌شان تعیین شده‌اند، لذا ارقام عملکرد مخارج دولت و تولید ناخالص داخلی، لزوماً منعکس‌کننده واقعیت اقتصادی خود نیستند. در فصل سوم، براساس محاسبات اقتصادی، سری زمانی جدیدی از شاخص اندازه دولت ساخته شده که هر چند نمی‌تواند به طور کامل بیانگر نقش اقتصادی واقعی مخارج دولت باشد، اما نسبت به شاخص رسمی موجود از قدرت توضیح‌دهندگی بیشتری برخوردار است.

یکی دیگر از مواردی که در فصل سوم به آن پرداخته شده، ارائه شاخصی برای حجم تصدی‌های دولت است. شاخصی که تا به حال به عنوان اندازه دولت در اقتصاد، مورد استفاده قرار می‌گرفته، حاصل تقسیم بودجه کل کشور (به معنی حاصل جمع بودجه عمومی و بودجه

شرکت‌های دولتی) بر تولید ناخالص داخلی بوده است. استفاده از این شاخص به دو دلیل دارای اشکال است. دلیل اول آن که بودجه عمومی و بودجه شرکت‌های دولتی از نظر کارکرد اقتصادی، دارای دو ماهیت متفاوتند و لذا با یکدیگر قابل جمع نیستند. بخش اصلی مخارج عمومی دولت را پرداختی به عوامل تولید تشکیل می‌دهد و لذا از جنس ارزش افزوده است. این همان متغیری است که می‌توان آن را به درستی تقسیم بر تولید ناخالص داخلی کرد و از آن به عنوان شاخصی از اندازه دولت در چارچوب تعریف متعارف یعنی دولت به عنوان عرضه‌کننده کالای عمومی و باز توزیع‌کننده درآمد، استفاده کرد. اما بودجه شرکت‌های دولتی، منعکس‌کننده ارزش ریالی عملیات اقتصادی بخش شرکتی دولت است و ماهیت آن نه ارزش افزوده، بلکه ارزش ستانده است. لذا هم جمع بودجه شرکت‌های دولتی (به عنوان بخشی از ارزش ستانده کل اقتصاد) با بودجه عمومی (به عنوان بخشی از ارزش افزوده کل اقتصاد) دارای اشکال است و هم تقسیم این دو بر تولید ناخالص داخلی که از جنس ارزش افزوده است.

اما اشکال دوم وارد بر استفاده از حاصل تقسیم بودجه کل کشور بر تولید ناخالص داخلی به عنوان شاخصی از اندازه دولت آنست که ارقام مربوط به بودجه شرکت‌های دولتی، همه ساله پس از تصویب در مجامع و اعمال نظر مختصری از سوی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و نیز رفع برخی دوباره شماری‌ها، در لایحه بودجه قرار گرفته و تقدیم مجلس می‌شود. بخش اصلی توان مجلس در بررسی لایحه بودجه به طور منطقی صرف بودجه عمومی دولت می‌شود و بودجه شرکت‌های دولتی به طور معمول، با تغییراتی بسیار محدود در قانون بودجه کل کشور انعکاس پیدا می‌کند. از آنجا که دریافت‌ها و پرداخت‌های دولت در چارچوب بودجه عمومی به طور متمرکز و از طریق خزانه و در چارچوب قوانین برنامه و بودجه و قانون محاسبات عمومی، صورت می‌گیرد، ارقام مربوط به "عملکرد" مالی دولت جایگزین ارقام "مصوب" می‌شود.

تفاوت بین ارقام مصوب و عملکرد، که در بعضی از سال‌ها قابل توجه است، خود به عنوان شاخصی از دقت و انضباط مالی سیاست‌گذاران مورد استفاده قرار می‌گیرد. لذا در نگاه به عملکرد

گذشته اقتصاد، دیگر ارقام مصوب موضوعیت نداشته و تنها به ارقام مربوط به عملکرد مالی دولت استناد می‌شود. اما در مورد بودجه شرکت‌های دولتی، هیچ‌گونه آمار رسمی مربوط به عملکرد آن منتشر نمی‌شود و نمی‌توان قضاوتی در مورد میزان صحت ارقام مندرج در بودجه شرکت‌های دولتی و نقش واقعی اقتصادی بخش شرکتی دولت در اقتصاد، به عمل آورد.

در فصل سوم تلاش شده است تا با استفاده از اطلاعات موجود در سازمان حسابرسی که عملکرد مالی شرکت‌های دولتی را ثبت می‌کند و با تفکیک بودجه شرکت‌های دولتی از بودجه عمومی و نیز منظور نمودن سهم دولت از سهام شرکت‌های دولتی و تقسیم ارقام عملکرد بر ارزش ستانده کل اقتصاد (به جای تولید ناخالص داخلی) شاخص مناسب‌تری برای حجم تصدی‌های دولت ساخته شود. براساس محاسبات به عمل آمده، حجم تصدی‌های دولت در فاصله سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷، کمی بیش از بیست درصد ارزش ستانده کل اقتصاد بوده که این رقم در فاصله سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷ به ۱۲/۲ درصد رسیده و در طی دوره ۱۳۶۸-۱۳۷۵ به ۸/۹ درصد تقلیل پیدا کرده است. حجم تصدی‌های دولت در فاصله سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲ (آخرین سال مبنای مطالعه حاضر) مجدداً افزایش یافته و به رقم ۱۹/۲۵ درصد از ارزش ستانده کل اقتصاد رسیده است. لازم بذکر است که اعمال سیاست تثبیت قیمت‌ها در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ که عمدتاً متوجه قیمت محصولات شرکت‌های دولتی می‌گردید، منجر به کوچک‌نمایی حجم تصدی‌های دولت در فاصله زمانی ذکر شده می‌گردد. از سوی دیگر محاسبات انجام شده در این مطالعه تنها دربرگیرنده ارزش اقتصادی دارایی‌هایی است که در تملک قوه مجریه بوده است. در نتیجه ارزش اقتصادی فعالیت‌های نهادهای عمومی غیردولتی که حجم بزرگی از دارایی‌ها را در اختیار دارند در این مطالعه مورد محاسبه قرار نگرفته است.

همان‌گونه که در سطور ابتدایی این مقدمه توضیح داده شد، حوزه پوشش فعالیت‌های دولت را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. بخش اول فعالیت‌های دولت در چارچوب بودجه عمومی است. بخش دوم را امور تصدی یا بنگاه‌داری دولتی تشکیل می‌دهد و حوزه سوم به

مداخلات دولت در بازارهای مختلف مربوط می‌شود. براساس توضیحات ارائه شده، شاخص مربوط به اندازه دولت در حوزه عمومی و نیز شاخص تصدی‌ها در فصل سوم ساخته شد. اما، همه می‌دانیم که اقتصاد ایران، هم در سال‌های قبل و هم بعد از انقلاب اسلامی، اقتصادی دولت زده بوده است.

تأثیر گسترده فعالیت‌های دولت بر اقتصاد، حوزه مداخلات غیربودجه‌ای دولت را نیز در برمی‌گیرد. تعیین نرخ بهره و یا اعمال محدودیت در تأسیس بانک‌های خصوصی، تعیین قیمت برای بنگاه‌های مختلف اقتصادی اعم از دولتی و خصوصی، مقررات مربوط به بازار کار، اعمال محدودیت‌های غیرتعرفه‌ای در تجارت خارجی و بسیاری موارد دیگر در زمره فعالیت‌هایی قرار می‌گیرد که هیچ‌گونه انعکاس مستقیمی در ارقام بودجه ندارد. اما واضح است که این قبیل تصمیمات به طور مستقیم بر سودآوری نسبی فعالیت‌های اقتصادی در مقایسه با یکدیگر اثر می‌گذارد و از این طریق رشد اقتصادی را متأثر می‌سازد. بنابراین غفلت از این کارکرد مهم دولت در اقتصاد ایران در برآورد عملکرد رشد اقتصادی، چشم‌پوشی از یک واقعیت مهم اقتصادی است که به همان میزان نتایج برآوردها و پیامدهای سیاست‌گذاری آن را هم دچار خطا می‌سازد.

آنچه که ذکر شد بیانگر آنست که ضروری است دخالت‌های گسترده غیربودجه‌ای دولت را به نوعی در مدل‌های رشد وارد کرد. اما لازمه اینکار کمی کردن این دخالت‌ها و ساختن شاخص‌های مناسب برای آن است. فصل چهارم کتاب به این موضوع اختصاص پیدا کرده و تلاش نموده تا مداخلات دولت در بازارهای مختلف را کمی کرده و برای هر یک شاخص مناسبی ارائه دهد. بر این اساس یک شاخص کلی بنام شاخص ترکیبی اختلال دخالت‌های دولت مشکل از ۳۸ متغیر ساخته شده که سه حوزه شاخص اختلال سیاست‌گذاری، شاخص اختلال تنظیمات و شاخص اختلال مالکیت دولت را پوشش می‌دهد. شاخص اختلال سیاست‌گذاری، حوزه‌های سیاست پولی، سیاست اعتباری، سیاست تجاری، سیاست مالی، سیاست نرخ ارز، سیاست بازار کار و سیاست قیمت‌گذاری را در برمی‌گیرد. شاخص اختلال تنظیمات نیز

حمایت‌های یارانه‌ای از فعالیت‌های تولیدی، انحصارات موجود در فعالیت‌های اقتصادی، حفظ یارانه‌ای فعالیت‌های غیراقتصادی و اعمال حمایت‌های تعرفه‌ای از صنایع را در برمی‌گیرد. شاخص اختلال مالکیت متشکل از اختلالات ناشی از مالکیت دولت بر بنگاه‌های اقتصادی، تغذیه مالی از این بنگاه‌ها، سهم در بکارگیری نیروی انسانی از کل اشتغال و سهم تأمین مالی کارکنان از تولید ناخالص داخلی است.

شاخص دیگری که در فصل چهارم مورد توجه قرار گرفته میزان اثربخشی سیاست‌های دولت است. قدرت دولت در تنظیم سیاست‌های اقتصادی و اجرای آنها از شاخص‌های مهم حکمروایی خوب است. برآوردهای انجام شده در مورد شاخص اثربخشی حاکی از آنست که این شاخص در دههٔ چهل و تا قبل از شوک نفتی اوائل دههٔ پنجاه در سطح نسبتاً مطلوبی قرار داشت. با افزایش قیمت نفت، اثربخشی سیاست‌های دولت کاهش و در سال‌های جنگ به حداقل خود تقلیل پیدا کرده، در سال‌های برنامه‌های اول و دوم، به جز سال‌های پایانی برنامهٔ دوم روندی مطلوب طی کرده و در ادامه روند بهبود اثربخشی سیاست‌های دولت تدام یافته و با شوک مثبت نفتی از اوائل دهه هشتاد مجدداً این شاخص در جهت نامطلوب حرکت می‌کند. نتایج برآوردهای فصل چهارم نشان‌دهندهٔ آنست که بین شاخص اختلال و رشد اقتصادی و نیز بین شاخص اثربخشی و رشد اقتصادی، همبستگی منفی برقرار است. همبستگی منفی بین اجزاء شاخص اختلال، رشد اقتصادی، در مورد سیاست‌های تجاری، پولی، اعتباری و مالی به ترتیب بیشترین است.

سه شاخص اختلال سیاست‌گذاری، تنظیمات و مالکیت و تصدی، به ترتیب قویترین همبستگی منفی را با رشد اقتصادی دارا هستند. این ترتیب در ارتباط با رشد اقتصادی بیانگر آنست که اصلاحات اقتصادی چه اولویت‌هایی را دنبال کند و تقدم و تأخر فعالیت‌ها برای انجام اصلاحات چگونه باشد. بر این اساس، اصلاح محیط فعالیت‌های اقتصادی در چارچوب اصلاح سیاست‌های اقتصادی، بالاترین اولویت و پس از آن حرکت در جهت رقابتی کردن نظام کسب و کار و پس از آن انتقال مالکیت به بخش خصوصی دارای اولویت هستند.

فصول اول تا چهارم کتاب، هر کدام بخشی از اطلاعات موردنیاز برای فصل پنج کتاب را فراهم می‌آورند. فصل اول مبانی نظری عمومی دولت و رشد، فصل دوم زمینه تاریخی عملکرد دولت در ایران، فصل سوم سری زمانی شاخص اندازه دولت و تصدی‌های دولتی و فصل چهارم شاخص‌های اختلال و اثربخشی را ارائه کرده‌اند. مجموعه مطالب فصول چهارگانه با این هدف تنظیم شده‌اند تا هدف اصلی مطالعه که تخمین مدل‌های مختلف رشد اقتصادی برای اقتصاد ایران با تأکید بر نقش دولت است را برآورده سازند.

در فصل پنجم، معادلات متعددی برای توضیح رفتار رشد اقتصادی در ایران تخمین زده می‌شوند. در این معادلات علاوه بر متغیرهای سنتی به کار گرفته شده در تئوری‌های رشد، شاخص‌های اختلال و اثربخشی، شاخص تصدی‌ها، شاخص اندازه دولت به تفکیک هزینه‌های سرمایه‌گذاری، هزینه‌های جاری صرف شده در امور مربوط به تجهیز سرمایه انسانی مانند هزینه‌های آموزشی، بهداشتی، تربیت بدنی، ... و سایر هزینه‌های مصرفی و کسری بودجه به صورت کسری از تولید ناخالص داخلی، مورد استفاده قرار گرفته‌اند. نتایج تخمین‌ها بیانگر آنست که شاخص‌های اختلال و عدم اثربخشی به طور مطلق اثر منفی بر رشد اقتصادی دارند، در حالی که شاخص تصدی‌ها در قالب یک رابطه درجه دو از قدرت توضیح‌دهی مناسبی برخوردار است. براساس رابطه درجه دو برآورد شده، این امکان فراهم می‌شود که تخمینی از اندازه بهینه تصدی‌های دولت به دست آید. نتایج این تخمین و مقایسه آن با حجم تصدی‌های موجود دولت، نشان‌دهنده آنست که چه میزان تغییر در تصدی‌های دولت به منظور تحقق حداکثر رشد اقتصادی ضروری است. براساس نتایج تخمین‌های به عمل آمده، هزینه‌های سرمایه‌گذاری و هزینه‌های مصرفی دولت در امور سرمایه انسانی دارای اثر مثبت بر رشد اقتصادی‌اند. حال آن که کسری بودجه به صورت منفی بر رشد اقتصادی اثر می‌گذارد. سایر هزینه‌های مصرفی دولت نیز در قالب یک منحنی درجه دو با رشد اقتصادی مرتبط‌اند. این بدان معنی است که هزینه‌های سرمایه‌گذاری و هزینه‌های مربوط به سرمایه انسانی مشوق رشد‌اند و برای سایر هزینه‌ها حد بهینه‌ای قابل محاسبه

است. محاسبه حد بهینه اندازه دولت در سایر هزینه‌ها و مقایسه آن با هزینه‌های واقعی دولت بیانگر آنست که اندازه بهینه دولت به مراتب بزرگتر از عملکرد واقعی است و لذا خدمات عمومی ارائه شده از سوی دولت در مقایسه با حجم اقتصاد، بسیار ضعیف‌تر از مقدار مورد نیاز است.

ضرایب تخمین زده شده برای متغیرهای ذکر شده نشان می‌دهد علیرغم آن که هزینه‌های سرمایه‌گذاری در امور انسانی، دارای اثر مثبت بر رشد اقتصادی‌اند اما ضرایب این متغیرها کوچکتر از ضریب کسری بودجه است. بنابراین در صورتی که هزینه‌های ذکر شده از طریق کسری بودجه افزایش پیدا کند، به طور خالص رشد اقتصادی را کاهش می‌دهد و این هزینه‌ها تنها در قالب بودجه متوازن مشوق رشد هستند. مقایسه اندازه بهینه تصدی‌های دولت با مقدار واقعی تصدی‌های دولت نشان‌دهنده آنست که تصدی‌های دولت به مراتب بیشتر از مقدار بهینه است.

براساس نتایج به دست آمده، اصلاح سیاست‌های اقتصادی در جهت کاهش مداخلات دولت در اقتصاد با اولویت سیاست‌های پولی، تجاری، اعتباری و مالی و نیز افزایش اثربخشی سیاست‌ها به شرح ذکر شده در فصل پنجم از اولویت مطلق در اصلاح کارکرد دولت در جهت ایفای نقش موثر در ارتقاء رشد برخوردار است. کاهش مداخلات دولت در اقتصاد و نیز کاهش حجم تصدی‌ها، این امکان را فراهم می‌سازد که دولت در جهت ایفای نقش واقعی به معنی عرضه کالاهای عمومی، متناسب با حجم اقتصاد در اندازه‌ای بزرگتر به شکل‌گیری صحیح فعالیت‌های اقتصادی کمک کند.

